

عصبانیت

این کتاب را با فرزندان خود بخوانید

تألیف

آرین هبرت

تصویرگر

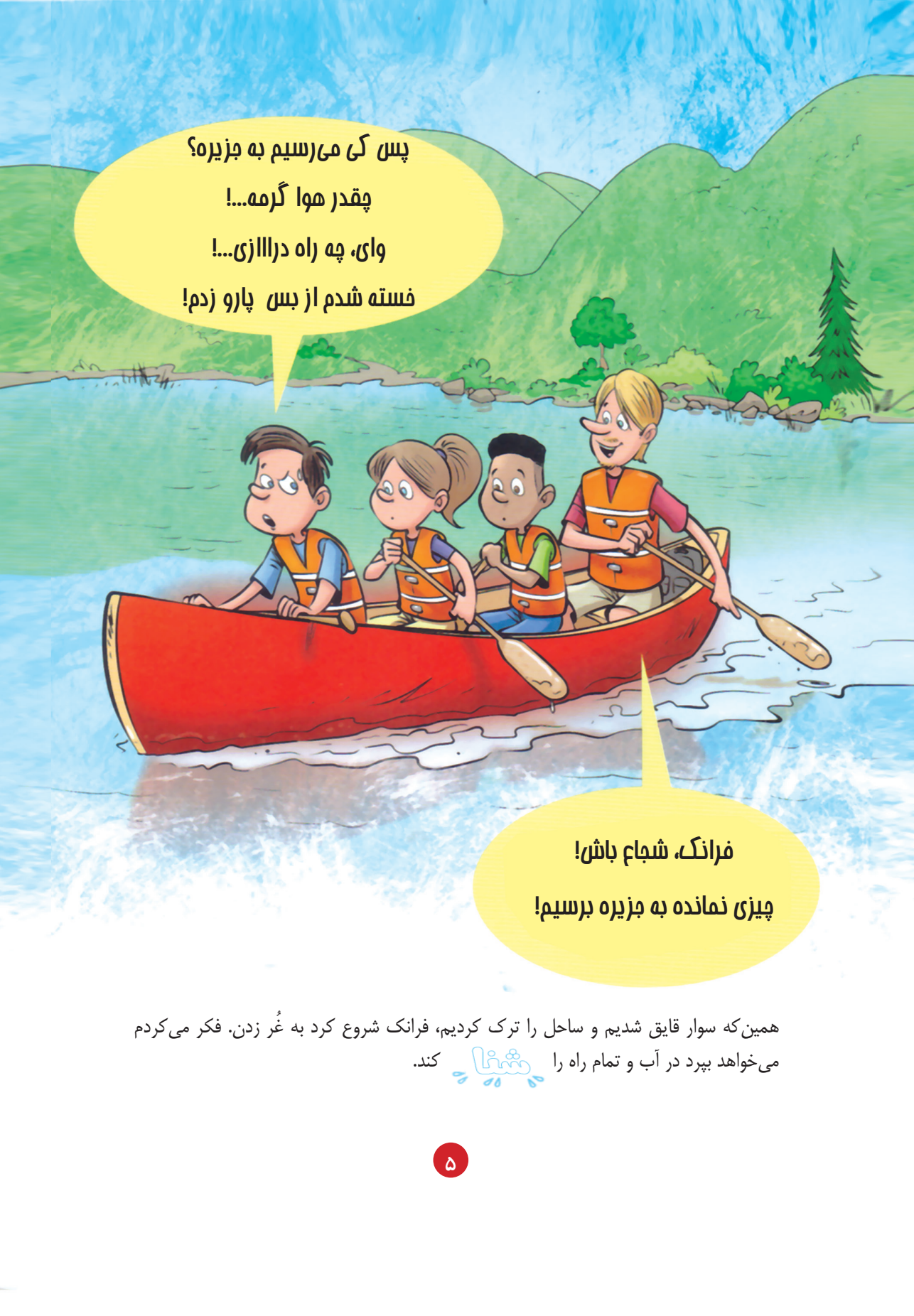
ژان مورن

ترجمه

شهلا آزاد

ویراستار

همدم جلالزاده



پس کی می‌رسیم به جزیره؟
یقدر هوا گرمه...!
وای، چه راه درازیی...!
فسته شدم از بس پارو زدم!

فرانک، شجاع باش!
پیزی نمانده به جزیره برسیم!

همین‌که سوار قایق شدیم و ساحل را ترک کردیم، فرانک شروع کرد به غر زدن. فکر می‌کردم می‌خواهد بپرد در آب و تمام راه را **شنا** کند.

امروز صبح، میلان، مربی ۱-۲-۳-۴-۵ تابستانی، سه نفر از ما را انتخاب کرد که با او به یک جزیره برویم.



وقتی اسمم را شنیدم و فهمیدم تنها دختر جمع من هستم، ناراحت شدم و اخم کردم. **می‌ترسیدم** وقتی آنجا نیستم به دوستانم خیلی خوش بگذرد. اگر چیزی را از دست می‌دادم چه؟

البته، حالا که در قایق نشسته‌ایم خوشحالم و هیجان دارم که بدانم چه چیزی در جزیره منتظر ماست.



وقتی به ساحل می‌رسیم، میلان ما را به یک مسیر درختی باریکی می‌برد. سدریک عقب مانده است و سعی می‌کند از ما جلو بزند.

زمزمه‌کنان از کنارم رد شد و گفت: «مارگو، حرکت کن!»

بعد با آرنجش به فرانک زد و به او گفت از سر راهش کنار برود.



آه!

مواظب باش!



پس از بیست دقیقه پیاده‌روی، به بالای تپه‌ای رسیدیم. آنجا، میان **باباباب** بلند چهار مجسمه چوبی عظیم و بالهت قرار داشت.



نام این مجسمه‌ها توتّم است. [توتّم یک حیوان یا یک جسم طبیعی است که برای بومیان یارمانی از نیاکان ایل یا طایفه است.] به آنها می‌گویند «جانوران فشّم!»

فرس فشّمگین، فر گوش بدفلق، گرگ غرغرو و جوجه تیغی گستاخ!

